بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 29 دی 1389.

مرحوم شهید صدر در بحث اصل اولی در متکافعین تعارض را سه قسم کرده بودند. تعارض ذاتی به نحو تناقض، به نحو تضاد و تعارض عرضی. بحث در دو قسم اول گذشت در مورد تعارض عرضی فرموده بودند که منشأ تعارض دو تا دلیل در جایی که تکلیفات ما الزامی باشد، دو تا اماره ما به امر الزامی تعلّق گرفته باشد مدلول التزامی دو دلیل هست. مدلول التزامی هر دلیل با مدلول مطابقی دلیل دیگر متعارض هست. یک دلیل می گوید که نماز جمعه واجب است و یک دلیل می گوید که نماز ظهر واجب است. مدلول مطابقی وجوب نماز جمعه با مدلول التزامی دلیل نماز ظهر که عدم و جوب نماز جمعه است تعارض دارد. چون تأثیر های متضاد اقتضا میکنند. و اجتماع تعذیر و تنجیز جایز نیست. بعد ایشان یک بیانی می خواهند در پاسخ اینها ذکر کنند. می گویند که اینجا ما باید مدلول های التزامی را بگوییم با هم دیگر تعارض می کنند و مدلول های مطابقی حجت می شوند. چون مدلول التزامی این دلیل ها این است که نماز جمعه واجب نیست و نماز ظهر واجب نیست. خود این مدلول التزامی ها با هم دیگر تعارض دارند چون اگر بخواهد اصل در به اصطلاح هر دو حجت باشد ترخیص در مخالفت قطعیه است و اشکال دارد و با علم اجمالی ما به الزام منافات دارد. بنابراین آنها از اعتبار می افتند مدلول های مطابقی معتبر می شوند. آقای حائری اینجا اشکالی را مطرح فرموده اند که من با یک مقداری تفاوت در بیان عرض می کنم. آن این است که مدلول التزامی هر دلیل دو تا معارض دارد. یکی مدلول التزامی دلیل دیگر و یکی مدلول مطابقی دلیل دیگر. مدلول مطابقی دلیل دیگر معارضش به جهت این است که یکی می گوید واجب است انجام دادن و یکی می گوید که واجب نیست انجام دادن. به نحو تعارض تناقضی. ولی مدلول التزامی ها با هم دیگر تعارض دارند به جهت اینکه ترخیص در مخالفت قطعیه است. چه وجهی دارد که شما اول التزامی ها را بسنجید بگویید که چون ترخیص در مخالفت قطعیه است آنها را تساقط بدهید بعد بگویید خب التزامی که دیگر نمانده است پس مطابقی ها از تعارض در امان هستند. نه! در آن واحد دو تا مدلول التزامی تعارض دارد و هر دو در آن واحد تناقض می کنند و مجرد اینکه نکته تساقطشان فرق دارد. یعنی متعارضینی که مدلول های التزامی به جهت ترخیص در مخالفت قطعیه محذورش است. التزامی و مطابقی این دو تا را که با هم دیگر بسنجیم به جهت اینکه تناقض به نحو تناقض دارند و اجتماع تعذیر و تنجیز می شود. این جور نیست که مشکل ترخیص در مخالفت قطعیه بیشتر باشد سنگین تر باشد از اجتماع تعذیر و تنجیز. چه وجهی دارد که یکی را مقدم بر دیگری بدانیم. و مجرد اینکه آنها اسمشان التزامی است یعنی هر دو از یک سنخ هستند، یک سنخه بودن منشأ ترجیح یکی دیگر نمی شود. بگویید چون آنها از یک سنخ هستند با هم دیگر رفیق هستند اول دعوا می کنند. نه این التزام یکی با مطابقی دیگر چون از دو سنخ هستند اینها فعلا دعوا نمی کنند اول دو تا دیگر چون التزامی هستند هر دو اینها دعوایشان می شود دیگر آنها از دعوا و تعارض و تنافی در امان می مانند.

سؤال:

پاسخ: آنها بحث منطق و منطوق نیست. نکته اش التزامی مطابقی نیست. نکته اش این است که ظهور اصل دلالت از ظهور مفهوم قوی تر است. آن ظهور مفهومی و الا اگر یک جایی اصلا برای بیان مفهوم آمده باشد. صیغت لبیان مفهوم باشد یعنی مطلب در آن نمی آید. آن در جاهایی هست که اگر مفهوم را از دلیل بگیریم اصل دلیل از بین نمی رود.

سؤال:

پاسخ: نه نمی آید. اینجا تعارض، تعارض اظهر و ظاهریت و این جور چیزها نیست. حالا صبر کنید اجازه بدهید

خب این اشکالی که آقای حائری مطرح می فرمایند البته با یک مقداری تغییر بر بیان که عرض کردم. خود آقای صدر یک جواب دیگر به این داده اند. جواب ایشان این است که بله، مطلب همین جور است که شما می فرمایید اگر ارتکازات عقلایی را در نظر نگیریم. ولی ارتکازات عقلایی می گوید که تفکیک بین دلالت مطابقی و دلالت التزامی عرفی نیست. ایشان دقیقا بر خلاف آن چیزی که شما ارتکازا می خواهید مدعی شوید دقیقا بر خلافش می فرماید. می فرماید عرف نمی تواند قبول کند که دلالت مطابقی حجت باشد و التزامی اش حجت نباشد. می گوید که اگر قرار است حجت باشد باید هر دو حجت باشند. اگر قرار است حجت نباشند هیچ کدام. اینکه مطابقیه را حفظ کنید التزامیه را بخواهید بگذارید کنار این ارتکاز عرفی بر خلافش است. دقیقا بر خلاف فرمایش شما ایشان ادعای ارتکاز عرفی می کنند. تصور من این است که نه بر این طرفش ارتکاز هست نه بر آن طرفش. هیچ ارتکاز خاصی این وسط وجود ندارد نه به آن نحوی که ایشان مشی می کند و نه به ادعایی که شما می فرمایید و به خصوص در اینجا یک نکته ای وجود دارد که اگر نگوییم زمین گذاشتن التزامی بهتر است، لااقل کمتر نیست. من به تصورم نکته خیلی مهم هم نیست. اینجور نیست که حتما چیز باشد. می خواهم عمدتا در نفی ارتکاز شهید صدر عرض کنم نه اثبات اینکه التزامی را کنار می زنند و مطابقی را حفظ می کنند آن را نمی خواهم بگویم. غرض من این است که به خصوص نکته ای وجود دارد که آن نکته سبب می شود که این ارتکازی که ایشان می گوید که عقلا است که تفکیک بین مطابقی و التزامی، عرفی نیست را تضعیف می کند آن این است که اساسا مدلول التزامی ما، مدلول التزامی عقلیه است نه مدلول التزامی لفظیه. چون گاهی اوقات ملازمه بیّن من الأخص است. اگر بین من الأخص باشد خب یک مدلول لفظی جدید ایجاد می کند ولی اینجا فرض کنید اینکه نماز جمعه واجب است پس نماز ظهر واجب نیست اینکه بیّن من الأخص که نیست. چون علم اجمالی خارجی داریم که در روز یک نماز بیشتر واجب نیست آن علم اجمالی را با این ضمیمه کنیم نتیجه می گیریم که آن دلیلی که می گوید نماز جمعه واجب است یعنی نماز ظهر واجب نیست. این مدلول عقلی دلیل هست و در جایی که مدلول عقلی دلیل باشد اصل دلالت التزامی، استدلال بر حجّیتش راحت نیست. بیانی که مرحوم آقای خوئی برای حجّیت مثبتات آورده اند اینجا تام نیست. ایشان مثلا می گویند که یک کسی که اخبار به ملزوم می دهد اخبار به لازمش هم می دهد. بنابراین دو تا دلیل ما داریم دو تا مصداق از مصادیق خبر داریم. یکی خبر به ملزوم و یکی خبر به لازم. این اصلا در جایی که مدلول عقلی باشد صادق نیست چون کسی که خبر از ملزوم می دهد، الزاما خبر از لازم عقلی آن نمی دهد. بله لازمی که بیّن من الأخص باشد بله. ولی این بیان در اینجا که اصلا اینکه چطور دلالت التزامی حجّت شده است اصل حجّیتش خیلی راحت نیست. خب در جای خودش البته گفته اند که چون به مناط طریقیت است طریقیت نسبت به ملزوم به اندازه طریقیت به اندازه لازمش است. لازمه ملاک حجیت هر در هر دو است. آن بیانات هست ولی غرضم این است که آن بیانات مثل اقای خویی و اینها بیاناتی که دارند اینجاها نمی آید. این جور نیست که خیلی واضح باشد حجّیّت دلالت التزامیه عقلیه که عرف می گوید حتما باید اگر دلالت مطابقی حجت است حتما التزامی هم حجت شود. حالا که التزامیه نمی تواند حجت شود مطابقیه هم باید از حجیت بپرد. هیچ ملازمه ای عرفیه نیست. به هر حال ایشان ادعای ارتکاز می کنند من حالا شما عرض کردم شما که بر خلاف آن ادعا می کردید ولی اصلش این است که یک همچین ارتکازی وجود ندارد. خب این بیان مرحوم آقای صدر. اینجا البته یک پاسخ دیگری از بیانات میرزای شیرازی و بیان مرحوم آخوند و دیگران استفاده می شود یک نکته ای متعرض شده اند اینکه آن نکته اگر تمام باشد پاسخ این مطلب هم هست. آقایان فرموده اند که اساسا منشأ تعارض یعنی اینکه دو دلیل با هم دیگر تنافی دارند دلیلین متعارضین تنافی دارند بحث دلالت التزامی نیست. بحثش این است که وقتی دو اماره به مناط طریقیت حجت هستند، جایی که ما علم داریم یکی از اینها مطابق واقع نیست نمی توانیم ملاک حجیت را در هر دو تام بدانیم. ملاک حجیت در هر دو تام نیست. این بیانی است که شاید از کلام مرحوم شیخ هم از بعضی از کلماتشان استفاده شود. میرزای شیرازی در تقریراتشان تصریح کرده است از بیان مرحوم آخوند حاشیه و جاهای دیگر و شاید در کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی به نظرم دیدم این بیان را. ولی خب این بیان ناتمام است. به دلیل اینکه اگر مناط حجیت امارات طریقیت شخصیه باشد بله. اینجا طریقیت شخصیه نمی توانید با وجودی که می دانم یکی از اینها مطابق واقع نیست بگویم هر دو طریقیت دارد. ولی مناط طریقیت نوعیه است. چون نوع امارات مطابق واقع است، این طریقیت نوعیه سبب می شود که شارع به طور کلی امارات را حجت کند ولو در ظرف تعارض. ولو امارات متعارضه آنها طریقیت ندارند ولی چون نوع امارات حجت هستند همان کافی است که شارع امارات را به طور کلی حجت کرده باشد مانعی ندارد که مناط حجیت بگوییم در هر دو هست.

سؤال:

پاسخ: طریقیت در نوع موارد نه خصوص ظرف تعارض. نه دلیل نداریم که حتما باید در خصوص باب تعارض اینها طریقیت داشته باشند نه در نوع موارد تعارض و غیر تعارض، در مجموع اینها چون تعارض دارند این کفایت می کند. این دلیلی نیست.

هر دو حجت باشند مانعی ندارد هیچ اشکالی ندارد که هر دو را شارع؛ بله آن محذورات دیگر پیش می آید. ترخیص در مخالفت قطعیه پیش می آید نمی دانم اجتماع تعذیر و تنجیز پیش می آید. آن مشکلات هست که آن مشکلات سبب می شود که هر دو نتوانند حجت شوند. اشکالات آن اشکالات است نه اشکال اینکه علم اجمالی به کذب داریم و آن اشکالات هم فرقی توجه دارید که آن اشکالات تفاوتی بین سببیت و طریقیت و اینها هم ندارد. آن اشکالات اگر باشد اساسا به مناط طریقیت و اینها مشکل مال آن نیست. بگذریم.

سؤال:

پاسخ: نه میرزای شیرازی به خاطر تعذیر و تنجیز نمی گوید. می گوید که ذاتا طریقیت ندارند. نه چون نمی توانند اثر کنند. هر دو با هم طریقیت فعلیه ندارند ولی طریقیت نوعیه دارند و همان مقدار ملاک حجیت است. ملاک حجیت طریقیت در نوع موارد است ولو در خصوص این مورد، طریقیت نداشته باشند. قبول است طریقیت شخصیه ندارند ولی طریقیت نوعیه دارند و همان کافی است. بیان را یک جور دیگر ممکن است بیان کرد شبیه این بیان را. آن که در بعضی از بیانات مرحوم شیخ انصاری هم شبیه این وارد شده است در بحث استصحاب. آن این جوری بگوییم که فرض کنید که یک دلیلی که می گوید نماز جمعه واجب است و یک دلیلی که می گوید نماز ظهر واجب است. ما علم اجمالی داریم که هر دو واجب نیستند. یعنی علم اجمالی داریم که یکی از این دو تا غیر واجب است دیگر. علم اجمالی داریم که یکی از این دو تا غیر واجب است. این علم اجمالی اثر دارد. ترخیص شارع، یعنی لازمه عقلا علم اجمالی تأثیر می گذارد و معذّر من است. علم حجّیّت ذاتیه دارد. علم به ترخیص هم لازمه اش این است که من مرخّص باشم. فرقی نیست بین علم اجمالی یا علم تفصیلی. اثر علم ذاتی است. یعنی ذاتا ترخیص می آورد. من نسبت به یکی از این دو تا که واجب نیست مرخص هستم. این معنا ندارد که نسبت به هر دو ملزم باشم. یعنی در واقع باز همان بحثی که اجتماع تعذیر و تنجیز از یک طرف دلیل حجّیت اماره شما می گویید که این را باید نماز جمعه را تنجیز می کند. دلیل حجیت اماره نسبت به نماز جمعه تنجیز می آورد نسبت به نماز ظهر هم تنجیز می آورد. علم اجمالی به عدم وجوبی که این وسط دارم می گوید که یکی از این دو تا را لازم نیست انجام دهید. پس بنابراین، این لازمه اش این است که مشکلی نداشته باشد. این تقریب یک نقض اول برایش ذکر کنم و بعد حلش را ذکر کنم. این تقریب هم ناتمام است. یعنی لازمه اش این است که هر دو را بخواهید شما اصل اجرا کنید خودش اشکال داشته باشد. به مدلول التزامی و اینها کاری ندارد. بحث سر این است که آیا تساقط دو دلیل به جهت مدلول التزامی است یا ذاتا خودشان مشکل دارد؟ این بیانی که هست اگر درست باشد اینکه ذاتا خودش مشکل باشد. مدلول التزامی داشته باشد یا نداشته باشد. این بیان ناتمام است. اول نقضی برایش ذکر کنم و بعد حل آن را. اما نقض آن. جایی که شما یقین دارید که یکی از دو تا لباس پاک است و یکی از دو لباس نجس است. شما حکم را چه کار می کنید؟ آیا شما نمی گویید که باید حتما هر دو را شست؟ علم اجمالی به الزام را می گویید مؤثر است ولی علم اجمالی به ترخیص می گویید مؤثر نیست. علم اجمالی به الزام مؤثر است ولی علم اجمالی به ترخیص مؤثر نیست. آنجا چرا اینگونه رفتار می کنید؟ در حالی که عین همین بیان اگر تمام باشد آنجا هم می آید. اگر شما بخواهید بگویید که از هر دو باید اجتناب کنید.از طرف دیگر من علم اجمالی دارم که یکی از آنها لازم الاجتناب نیست. این چه شکلی است؟ این یک نقض. اما حلّ قضیه. علم اجمالی ای که تعذیر می آورد تعذیر از ناحیه خود عنوان خودش می آورد به نحو حیثی است. نه از ناحیه جمیع عناوین منطبقه بر واقع. توضیح و ذلک اینکه آن امر واقعی ممکن است از ناحیه بعضی از عناوین معلوم باشد و نسبت به بعضی از عناوین دیگر حکمش نامعلوم باشد. من علم اجمالی دارم که یک ترخیصی اینجا وجود دارد. این علم اجمالی به ترخیص، منشأ وجوب و گردن گیری چیزی برای من نمی شود. یعنی شارع به جهت این علم اجمالی، من را چیز نمی کند یعنی این علم اجمالی، الزامی برای من نمی آورد. ولی این منافات با این ندارد که من از ناحیه دیگر برای من تنجیز شود. یعنی این عنوان اینکه احدهما مرخصٌ فیه هست، این عنوان تکلیف آور نیست. ولی خب از یک طرف دیگر من رو تک تک اینها که دست می گذارم، شارع بگوید چون احتمال مطابقت با واقع دارد من تو را ملزم می کنم به خاطر اینکه در غالب موارد حجت کردم برای شما. کما اینکه در آن مورد علم اجمالی، همین جور بود. علم اجمالی به ترخیص اقتضاء تکلیف اوری ندارد. نه اینکه اقتضا دارد نفی تکلیف را. یعنی از ناحیه علم اجمالی به ترخیص تکلیفی متوجه من نمی شود. مانعی ندارد که یک علم اجمالی به الزام داشته باشیم که آن تکلیف بیاورد. کاری ندارد که عنوان دیگری تکلیف به گردن من می آورد یا نمی آورد ما نحن فیه هم شبیه آن است. ما در واقع شارع آمده است و این دو را حجت کرده است می گوید که خبری که وجوب نماز جمعه را به گردن شما می آورد این وجوب نماز جمعه ملاک طریقیت را دارد که طریقیت نوعیه است. ملاک حجیت را که طریقیت نوعیه است دارا است این حجت است. آن یکی هم که ملاک حجیت که طریقیت نوعیه است آن هم دارد که حجت باشد. نفس حجت قرار دادن آنها فی نفسه اشکالی ندارد مگر به همان دلالت التزامی و امثال اینها بازگشت کند و منهنا یظهر که در بحث استصحاب، هیچ مشکلی ندارد. مرحوم شیخ در استصحاب می گوید که استصحابی که استصحاب نجاست در دو طرف در جایی که ما می دانیم که یک طرف آن پاک شده است. دو تا لباس هست که می دانیم یکی از آنها پاک شده است. بخواهیم در هر دو استصحاب نجاست جاری کنیم. مرحوم شیخ می فرماید که این تعارض صدر و ذیل پیش می آید. چون ذیل عبارت می گوید که بل انقص بیقین آخر. ما اینجا علم اجمالی داریم به طهارت. این می گوید که حکم کن به نجاست این آن یکی هم می گوید که حکم کن به نجاست آن و ذیل دلیل هم می گوید که حکم کن به طهارت احدهما لا بعینه. پس بین مقتضای صدر روایت این است که هر دو را حکم به نجاست کنیم و مقتضای ذیل این است که نسبت به آن احدهما لا به عینی که علم به طهارت داریم حکم به طهارت کنیم. خب جواب اشکال هم شبیه همین است. آن ذیل می گوید از آن حالا جواب های مختلفی آن بیان مرحوم شیخ داده شده است من نمی خواهم به همه بیاناتش اشاره کنم ولی یک نکته ای که اینجا وجود دارد همین نکته است. آن که می گوید بل انقص بیقین آخر، آن می خواهد بگوید که آن علمی که وجود دارد آن علم تدثیر می گذارد از ناحیه خودش. تأثیر علم به ترخیص این است که از ناحیه علم به ترخیص تکلیف نیاید ولی این منافات ندارد از ناحیه تکلیف دیگر علم بیاید عنوان دیگر. اساسا اصل این اشکال ناشی از عدم توجّه به این است که نسبت به امور واقعی عناوین متعدد ممکن است منطبق شود. آن بحثی که ما در علم اجمالی مفصل بررسی کردیم که واقع دو تا بیشتر نیست. در این جور مثال. فرض کنید یک نماز جمعه است و یک نماز ظهر است. ولی نسبت به همین نماز جمعه و نماز ظهر عناوین مختلفی ممکن است منطبق بشود. عناوین تفصیلیه عناوین اجمالیه، واحد مردد نمی دانم امثال این عناوینی که اینجا می تواند منطبق باشد و امثال این حرف ها. خب این هم این بحث. پس بنابراین نتیجه تمام عرایض ما تا اینجا این است که ما قائل به تساقط شویم. یک بیانی مرحوم ایروانی هم دارد اینجا من اشاره کنم دیگر شنبه بحث را تعطیل کنیم و به شنبه نکشد بحث. مرحوم ایروانی اینجا شبیه همین بیان میرزای شیرازی را دارد ایشان می گوید که آن چیزی که چون من علم اجمالی دارم که یکی از این دو تا کاذب است، یکی از این دو تا به همین عنوان از اعتبار می افتد. احدهما به دلیل کاذب بودنش از حجیت می افتد و به همین عنوان احدهما هم حجت خواهد بود. چون علم ندارم که هر دو کاذب است. پس شارع گفته است که احدهما حجت است. احدهما که حجت شد لازمه اش تخییر است کما فی کل نکرهٍ. فرض کنید جئنی بعینٍ لازمه اش چیست؟ یعنی هر عینی که آوردید حالا جئنی برجلٍ یعنی هر رجلی که آوردید کفایت می کند. این هم در واقع همین می شود. شارع گفته است یکی از این دو تا حجت هستند هر کدام را شما اخذ کردید حجت می شود. ولی حالا صرف نظر از اینکه این بیان مبانی اش چقدر درست است آیا اصل بحث درست است که احدهما لا به عین از اعتبار می افتد و دومی حجت می شود اینها چقدر درست است ثبوتا اثباتا اشکالاتی که قبلا در بحث نفی ثالث و اینها مطرح کردیم آنها را باید سر جایخودش حل کنیم آن هیچ به مبانی بحث اصلا نمی خواهم اشاره کنم. آیا لازمه اینکه احدهما حجت باشد این است که انسان تخییر قائل شود؟ پاسخ قضیه این است که احدهما یک مفهومی است که به گونه های مختلفی در ذهن انسان لحاظ می شود. احدهما گاهی اوقات به نحو صرف الوجود است که هر یک از آنها خارجیت پیدا کرد مصداق قطعی احدهما است. فرض کنید جئنی بجرلٍۀ اولین مردی را که شما آوردید مصداق قطعی جئنی برجلٍ است. جئنی برجلٍ هر یک از افرادی را که شما تحقق بخشیدید، مصداق قطعی جئنی برجلٍ است. که طبیعتا لازمه اش تخییر است. ولی اگر من گفتم جاء رجلٌ. مردی آمد. جاء رجلٌ، شما این مرد بین اینکه زید آمده باشد یا عمرو آمده باشد. دست روی زید بگذارید آیا می توانید بگویید که این زید حتما همان شخصی است که آمده است. رجلٌ ست ولی رجل به نحو مردد است یعنی ممکن است زید باشد و ممکن است عمرو باشد. انطباق رجلٌ بر زید، و بر عمرو انطباق احتمالی است نه انطباق قطعی. این همان نکته ای بود که ما در بحث علم اجمالی عرض می کردیم که شهیدصدر در بحث علم اجمالی اینجا این خلط را کرده اند. ایشان فرموده اند که علم اجمالی چون به جامع تعلق می گیرد، پس هر یک از دو فرد را آوردید، آن جامع امتثال شده است. ما این را می گفتیم که جامع که شما می خواهید به چه معنا است؟ جامع به معنای صرف الوجود است یا به معنایی که انطباق آن بر هر یک از دو طرف انطباق قطعی است؟ اگر مرادتان این است نه علم اجمالی به این نحو نیست. من وقتی می گویم یا این عناء نجس است یا این عناء نجس است، رو هر عناء دست بگذارم نمی توانم بگویم که آن مصداق قطعی معلوم بالاجمال من است. مصداق احتمالی معلوم بالاجمال است.

سؤال:

پاسخ: نه تخییر به چه بیان؟ چون می گوید آن که من به آن علم دارم قطعا به این امتثال می شود. ببینید بحث این است

سؤال:

پاسخ: نیاوردم. نشد همان را می خواهم بگویم. احدهما را نیاوردم. آن احدهما که من به آن علم دارم، یک احدهما است آن احدهما که من آورده ام یک احدهما است. بحث من همین است.

سؤال: احدهما لا بعین شد دست روی هر کدام بگذارم می شود...

پاسخ: نه دست روی هر کدام بگذارم ممکن است آن احدهما باشد نه حتما آن است. بحث من همین است که احدهما معانی مختلف دارد. احدهما دست روی هر کدام بگذارم احدهما به معنای صرف الوجود هست. ولی احدهما تردیدی نیست. احدهما به نحو صرف الوجود غیر از احدهما تردیدی است. نکته بحث اساسا همین است.

سؤال:

پاسخ: نه آن به نحو صرف الوجودی اخذ می شود دیگر.

سؤال:

پاسخ: نگفته است خذ باحدهما کجا گفته است؟ بحث روایت تخییر که نیست.

سؤال:

پاسخ: نه آن که معیّنات است. آن که ادله چیز گفته است این را به این اخذ کن به آن اخذ کن

سؤال:

پاسخ: به متعیّنات امر است. آن که امر متعیّنات است. شما می گویید که این متعیّن، شما می گویید که یکی از این دو تا حجت است. خب یکی از این دو تا حجت است آیا معنایش این است که هر کدام را اخذ کردی حجت شود؟ اینها فرض این است که ایشان اینگونه می گوید. عرض کردم آن مبانی بحث را کنار بگذاریم آنها اشکالات دارد. یعنی اصل کلام مرحوم ایروانی آن مبانی اش اشکالاتی دارد. که نمی دانم ایشان می گوید که آن چیزی که من به آن علم دارم علم به کذبش دارم احدهما است. پس عنوان دوم با همین عنوان اجمالی باید حجت باشد. این اشکالات ثبوتی و اثباتی دارد که باید جای خودش بحث کنیم و بحث نفی ثالث در واقع بحث همین اشکالات ثبوتی و اثباتی این بیان بود که ثبوتا اشکال دارد اثباتا این بیان اشکال دارد آنها را فعلا کاری ندارد. ما با پذیرش همه آن مبانی این بحث داریم بحث می کنیم. می گوییم که قبول همین اشکالات مبنایی راکنار گذاشتیم و هیچ اشکال نکردیم. شما می گویید که شارع گفته است یکی از اینها حجت است. حالا که یکی از اینها، دست روی این بگذاریم ممکن است آن یکی باشد ممکن است نباشد.

سؤال:

پاسخ: به نحو صرف الوجودی نیست که هر کدام را خارجیت بخشیدید مصداق قطعی آن باشد. معنای صرف الوجود یعنی اول الوجود در واقع. و اول الوجود یک مصداق بیشتر ندارد. یعنی هر کدام را محقق کردید آن مصداق صرف الوجود است. صرف الوجود یعنی آن که با آن طبیعت محقق می شود. اول الوجود. احدهما به این معنا نیست. یعنی ما دلیل نداریم به این معنا احدهما حجت باشد. به نحو مردّد. مردّد خاصیتش نفی ثالث است چون هر یک از اینها حجت باشد ثالث را نفی می کند. ما قبلا گفتیم دلیل آوردیم که احدهما حجت است و نفی ثالث هم می کنیم ولی نه تخییر. ایشان از احدهما تخییر نتیجه گرفته است. احدهمایی که ما حجت می کنیم به نحو مردد است. وقتی مردد شد هر یک از دو طرف را دست بگذاریم، نمی توانیم بگوییم که آن حجت است و به خاطر همین نسبت به مدلول مطابقی حتما باید تساقط کنند. چون تعیّن ندارد و حجّیّت اگر بخواهد حجّیّت باشد باید متعین شود. ما نسبت به نفی ثالث لا جرم تعیّن پیدا می کند. چون هر دو در این مدلول مشترک هستند، قهرا نفی ثالث را می شود با آن به دست آورد. ولی نسبت به مدلول مطابقی چون روی این دست بگذارد ممکن است آن باشد که حجت است ممکن است آن نباشد. روی آن دست بگذارد ممکن است که آن باشد یا نباشد و چون احدهما، چون احدهما یعنی حجّت می خواهد تعذیر و تنجیز کند و تا تعیّن پیدا کند اثر تعذیری و تنجیزی ندارد. قهرا احدهما نسبت به مدلول مطابقی اثر نخواهد داشد. ما هم وقتی می گوییم احدهما حجت هست برای این نیست که خود مدلول مطابقی را حجت کنیم. یا می گوییم که اصلا مدلول مطابقی اش حجت نیست یا اگر هم حجت هست مقدمه است بر حجیت آن مدلول التزامی متعیّن. ولی نسبت به خود مدلول مطابقی هیچ اثر ندارد. پس بنابراین این بیانی که شما بیان کرده اید صرف نظر از اینکه اصلا مبانی بحث تنقیح نشده است حالا آن مبانی را ما با بیاناتی می خواستیم بگوییم که احدهما ملاک حجیت را دارد و حجّت هست، آنها را که هیچ در این بیان نیامده است، لازمه اش هم تخییر نیست. لازمه اش نسبت به نفی ثالث هست ولی تخییر را شما نمی توانید نتیجه گیرید. نتیجه کل این بحث این می شود که ما در جمیع موارد متکافعین اصل اولیه تخییر نیست تعیّن نیست تساقط است. اصل اولیه در همه متعارضین تساقط است. لیس الّا. حالا من یک نکته ای را یادم رفت بگویم. آن صورتی که مرحوم شهید صدر مطرح می کند که در تعارض عرضی، می گوید اصل اولی این است که تعارض عرضی، اگر هر دو الزامیین باشد هر دو حجت باشد. هر دو ترخیصیین باشد اینها با هم دیگر تساقط می کنند چون با آن علم اجمالی ترخیص مخالفت دارد. صور مسئله فقط این دو تا نیست ایشان صورت های اصلیه اش را متعرض شده است. ممکن است علم اجمالی یک طرفش ترخیصی باشد و یک طرفش الزامی باشد. یا علم اجمالی نسبت به هر دلیل بعضی از آثارش ترخیصی باشد و بعضی از آثارش الزامی باشد. مثلا نکاح، شخصی که ادعا می کند که این خانم زن من هست یک الزامات برایش می آورد و یک اجازه ها می آورد. این دو صورتی که شهید صدر مطرح کرده است صور اصلی مسئله است. صور فرعی دیگری هم هست که آن صور هم با دقت در این مسائل تقریبا می شود ک حکمش را به دست بیاوریم. ولی با آن بیاناتی که ما عرض کردیم هیچ فرقی بین صور مختلف مسئله نیست. در تمام صور اصل اولیه تساقط هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد